

زندگی اجتماعی و نیاز بشر به دین*

ریشه دارد. چنان که سرچشمه آن نیز وحی و الهام الهی است. وحیانی و توحیدی بودن دو ویژگی بارز دین در جهان بینی توحیدی است. دین مورد نظر در این نوشتار، دین وحیانی و توحیدی است، پرسش هایی که در این باره مطرح است این است که آیا بشر به دین توحیدی و وحیانی نیاز دارد یا نه؟ و در فرض اول، منشأ نیاز انسان به دین چیست؟ آیا انسان از جنبه حیات دنیوی به دین نیاز دارد یا از جنبه حیات اخروی، یا از هر دو جنبه؟ و در فرض نخست، آیا از منظر زندگی فردی

از گزارش های تاریخی و آثار برجای مانده از بشر روزگارهای نخستین به دست می آید که دین همواره در زندگی بشر عاملی تعیین کننده و نقش آفرین بوده است. دینداری بشر در قالب باورها، شعایر، آداب و رسوم گوناگونی تبلور یافته است. بدین جهت، مورخان دین، جامعه شناسان و مردم شناسان، از ادیان مختلف سخن گفته و به تبیین و تحقیق آنها از زوایای مختلف پرداخته اند. از منظر جهان بینی توحیدی، پیداش انسان با دین ورزی همراه بوده است، و اصولاً دین در فطرت آدمی

*. سلسله مقالات دیگری نیز با همین عنوان از این شماره در این نشریه چاپ می شود که گرچه با این مقاله تا حدودی تداخل دارد، اما هر کدام در حد خود ارزشمند است. (هیئت تحریریه).

نیازمند دین است یا از منظر زندگی اجتماعی و یا از هر دو منظر؟

فرضیه‌ای که پژوهش حاضر در صدد اثبات آن است این است که انسان هم از جنبه زندگی دنیوی به دین نیاز دارد و هم از جنبه زندگی اخروی. و هم از منظر حیات فردی و هم اجتماعی. این پژوهش در چند مقال عرضه خواهد شد. در این مقال نیاز بشر به دین را از جنبه زندگی اجتماعی بررسی خواهیم کرد.

این بحث در الهیات اسلامی سابقه‌ای دیرین دارد. نخست فیلسوفان مسلمان ضرورت نبوت و شریعت آسمانی را از منظر حیات اجتماعی مورد پژوهش قرار دادند، سپس توسط متکلمانی چون فخرالدین رازی و خواجه نصیرالدین طوسی در متون کلامی راه یافت، سپس در ادوار مختلف توسط متکلمان به روش‌های مختلف تقریر و تبیین گردید.^(۱) از آن جا که متکلمان جدید مسلمان به روش بایسته‌ای به تقریر آن پرداخته‌اند به نقل

سخنان عده‌ای از چهره‌های شاخص این گروه بسنده می‌کنیم:

۱. شیخ محمد عبده

تقریری که وی از این برهان ارائه کرده از مقدمات زیر تشکیل شده است:

۱. نیاز افراد بشر به یکدیگر در امور زندگی مسئله‌ای بدیهی و تردید ناپذیر است. هر اندازه خواسته‌های انسان در زندگی بیشتر باشد، دامنه نیازمندی او به افراد دیگر نیز بیشتر خواهد بود. شرایط کنونی زندگی بشر بیانگر آن است که دایره نیازهای بشری گستره جهانی پیدا کرده است. بنابراین، انسان برای آن که بتواند به مشکلات زندگی خود پاسخ گوید به کمک دیگران نیازمند است و این امر، زندگی اجتماعی را برای او ضروری می‌نماید. نمونه‌های نادری که گاهی مشاهده شده است که از جامعه فاصله گرفته و در غارها و جنگل‌ها به صورت فردی زندگی کرده‌اند، قانون کلی مزبور را

۱. جهت آگاهی از تقریرهای این برهان در متون کلامی پیشین به کتابهای ذیل رجوع شود:

تلخیص المحصل: ۳۶۷؛ قواعد المرام: ۱۲۳ و ۱۲۴؛ کشف المراد: ۴۲۸؛ گوهر مراد: ۳۵۶ الی ۳۶۰؛

سرمایه ایمان: ۸۹ الی ۸۷.

خداشده‌دار نمی‌سازد؛ زیرا زندگی این گونه افراد بر روال طبیعی نیست. اساساً، وجود دستگاه تکلم در انسان گواه روشن بر این است که زندگی اجتماعی برای نوع انسان مقتضای نظام آفرینش او است، زیرا خاصیت طبیعی زبان جز این نیست که انسان بتواند با دیگران مفاهمه و گفتگو نماید، و این، خود گواه بر نیازمندی انسان به افراد دیگر است.

۲. اگر این نیاز طبیعی آن گونه که نظام آفرینش اقتضا می‌کند تحقق یابد بهترین عامل محبت و دوستی میان افراد بشر خواهد بود، زیرا بر این حقیقت دلالت دارد که بقای هر فردی وابسته به بقای کل (جامعه) است، گویا وجود کل به منزله برخی از قوای وجودی فرد است که منافع او را تأمین می‌کند و از زیان‌های او جلوگیری می‌نماید.

محبت، پشتوانه سلم و صفا و پیام آور آرامش دلهاست و سبب می‌شود که افراد نسبت به سود و زیان یکدیگر اهتمام ورزند، و در نتیجه نظام اجتماعی پایدار گردد، اما محبت در صورتی چنین دستاورد

بزرگی را خواهد داشت که سوداگرانه و سودجویانه نباشد، یعنی محبت افراد به یکدیگر به خاطر فضایل و کمالاتی که در آنهاست باشد، نه به انگیزه بهره‌گیری مادی از آنان؛ زیرا در این صورت، نظام محبت میان افراد جامعه رنگ سوداگری به خود خواهد گرفت و ارزش معنوی نخواهد داشت، اصولاً آنچه در این فرض سبب پیوند افراد به یکدیگر خواهد بود، منفعت جویی است نه محبت، اهرم بقای چنین پیوندی سلطه مادی یا ذلت و ترس یا مکر و خدعه‌گری است، فضای حاصل از محبت واقعی، فضای صفا و صمیمت است، و فضای حاصل از منفعت جویی، فضای استکبار، استضعاف، خدعه و نیرنگ است.

۳. منشأ حس لذت طلبی و سودجویی در انسان این است که دستگاه ادراکی و عملی انسان به گونه‌ای است که می‌تواند در پدیده‌های دیگر تصرف کند و از آنها لذت ببرد. اگر چه در کنار هر لذت مادی رنجی قرار دارد. از این رو، رغبت‌ها و تلاش‌های انسان پایان نخواهد داشت.

از سوی دیگر، افراد بشر از نظر دستگاه‌های ادراکی و عملی و صفات جسمی و روحی تفاوت‌های بسیاری دارند، این امر زمینه سلطه جویی و زیاده خواهی کسانی را که از نظر قوای جسمانی و روحی نسبت به دیگران برتری دارند فراهم می‌سازد و تا آنجا پیش می‌رود که برخی افراد برای ارضای تمایلات سلطه جویانه و منفعت طلبانه خود دیگران را استثمار و احياناً نابود می‌کنند. در چنین شرایطی است که روابط اجتماعی بر اساس سلطه‌گری، استثمار و بردگی، مکر و حیله‌گری شکل خواهد گرفت.

۴. از شگفتی‌های وجود انسان این است که در کنار لذت‌ها و تمایلات مادی، و حس سلطه‌گری، زیاده خواهی و تعدی طلبی که رشته محبت، صفا و صمیمیت میان افراد جامعه را پاره می‌کند و بذر کینه، خصومت و نفاق را در دلها می‌پاشد، از لذت‌های معنوی و روحانی نیز برخوردار است که احساس کرامت نفس از مهم‌ترین آنهاست. بر این اساس، هر فردی می‌خواهد به گونه‌ای زندگی کند که

دیگران با چشم کرامت به او بنگرند، این احساس، اگر تقویت شود به جایی می‌رسد که انسان برای جلب رضات دیگران هرگونه زنجی را تحمل می‌کند، و از هر لذت مادی می‌گذرد. این احساس و لذت معنوی از مهم‌ترین عوامل فضیلت‌گرایی انسان است که اگر به درستی به کار گرفته شود روابط انسانی را میان افراد بشر استوار می‌سازد، اما، این عامل طبیعی نیز دچار انحراف شده و بسیاری از افراد به جای آن که حس کرامت خواهی خود را از طریق خدمت به دیگران ارضا نمایند، از راه اعمال سلطه و ایجاد رعب و وحشت ارضا می‌کنند.

۵. پرسشی که در این جا مطرح می‌شود این است که حالا که دو عنصر محبت و کرامت دچار انحراف گردیده و بشر آنها را به درستی به کار نگرفته است، و نظام زندگی بشر دستخوش تمایلات حیوانی و روش‌های غیر انسانی شده است، چه چیزی می‌تواند این خلأ را پر کند یا این رخنه بزرگ را بپوشاند؟
برخی صاحب نظران عدالت را به

درست می‌نماید ولی در واقع چنین نیست؛ زیرا مطالعه تاریخ جوامع بشری بیانگر این مطلب است که افراد بشر، صرفاً به این دلیل که برخی از آنها از توان عقلی بالاتری برخوردار است و آنچه می‌گویند درست است، از آنان اطاعت نمی‌کنند، مضافاً بر این که بیشتر افراد، با این که از نظر توانمندی‌های ذهنی و فکری متفاوت می‌باشند، خود را با دیگران برابر می‌دانند، چنان که تشخیص انسان‌های عاقل و خردمند از دیگران نیز برای عموم افراد کار آسانی نیست، و چه بسا عالم و جاهل، خردمند و کم‌خرد را یکسان می‌شمارند. در مواردی نیز مشاهده شده است کسانی که مسئولیت اجرای عدالت به آنان سپرده شده است، خود را از واضعان آن قوانین برتر می‌دانند. از این ملاحظات به دست می‌آید که عقلانیت به تنهایی نمی‌تواند عدالت را در جامعه بشری نهادینه سازد و زمینه‌های نزاع و درگیری را برطرف نماید.

۷. آنچه گفته شد بیانگر ناکافی بودن

عقل برای بسط و استحکام عدالت و رفع خصومت‌ها و نزاع‌های اجتماعی است.

عنوان جایگزین محبت پیشنهاد کرده‌اند. این دیدگاه گرچه دور از حکمت و درایت نیست، ولی سخن در این است که چه کسی می‌تواند قواعد عدالت را وضع نموده و همگان را به رعایت کردن آن وادار سازد؟ در پاسخ این پرسش، عقل را مطرح کرده و گفته‌اند: اگر چه بشر از دستگاه خرد، تفکر و تخیل خود در جهت شقاوت بهره‌گرفته است، اما این دستگاه می‌تواند عامل سعادت و آرامش انسان نیز باشد، از این رو، بسیاری از خردمندان، تمایلات نفسانی خود را زیر پا گذاشته، و در مسیر آسایش خاطر و سعادت بشر از هیچ‌گونه کوششی فروگذار نکرده‌اند. در این میان، خردمندان خیراندیشی نیز بوده‌اند که به کشف و وضع قوانین فضیلت و عدالت همت گمارده و در راه اجرای آن جان‌فشانی کرده‌اند. بنابراین، این دسته از عقلای بشر قوانین عدالت را وضع می‌کنند، آنگاه دستگاه اجرایی، آنها را اجرا می‌کند، و بدین ترتیب نظام عدالت در زندگی بشر حاکم می‌شود.

۶. دیدگاه مزبور، اگر چه به ظاهر

اما در زندگی اجتماعی انسان از جنبه دیگر نیز زمینه اختلاف و نزاع وجود دارد و آن مسایل مربوط به الهیات است، توضیح این که: انسان در درون خود احساس می‌کند که مسخر و مقهور قوه‌ای برتر است که اراده او بر انسان و جهان حکومت می‌کند. این احساس فطری پیوسته بشر را به شناخت آن قوه برتر برانگیخته است، و هر کس با بهره‌گیری از دستگاه فکری و ذهنی خود به شناخت آن موجود متعالی پرداخته است، و در این باره مذاهب و آرای گوناگونی پدید آمده است، عده‌ای، آن قوه برتر را در قالب برخی حیوان‌های پر فایده تصویر کرده‌اند، عده‌ای دیگر، برخی ستارگان را مظهر آن نیروی برتر انگاشته‌اند، کسانی درختان و سنگ‌ها را تمثل و تجلی آن قوه متعالی پنداشته‌اند. گروهی دیگر، برای هر نوعی از انواع طبیعی، پروردگار ویژه‌ای تصور نموده‌اند. و سرانجام، آنان که دستگاه عقلانی خود را پرورش داده و در این باره به نیکی تفکر نموده‌اند، آن قدرت برتر را واجب الوجود دانسته‌اند. اما این گروه نیز اولاً: در شناخت تفصیلی واجب الوجود دچار

اختلاف و اشتباه شده‌اند، و ثانیاً: در میان اقوام خود از چنان موقعیت ممتازی برخوردار نبوده‌اند که ریشه اختلاف‌ها در این باره برکنده شود. از سوی دیگر، این گونه اختلاف‌ها در ایجاد خصومت و نزاع میان افراد نقش بسیار تعیین کننده‌ای دارد، تا آنجا که تأثیر آن در این باره از اختلاف‌های مربوط به سود و زیان‌های مادی به مراتب پیش‌تر است.

۸. از مطالب گذشته به دست آمد که جوامع بشری از دو جهت در معرض اختلاف، خصومت و نزاع قرار دارند: یکی از جهت تشخیص مصالح و مفاسد امور و برقراری نظام عادلانه در زندگی اجتماعی؛ و دیگری، از جهت شناخت موجودی که با درک فطری به واقعیت آن اذعان دارند. منشأ هر دو گونه اختلاف و نزاع در وجود انسان ریشه دارد، خود انسان قادر به حل و رفع اساسی آن نخواهد بود، چنان که تجربه‌های تاریخی نیز بر آن گواهی می‌دهد. اینک این پرسش مطرح می‌شود که آیا برای رفع اختلاف‌ها و نزاع‌های بشر در دو زمینه یاد شده راه حل دیگری می‌توان تصویر کرد یا نه؟ و آیا آفریدگار حکیم

می گیرند، و در این باره میان عالم و جاهل، ثروتمند و فقیر، قدرتمند و ضعیف، شریف و وضعی تفاوتی وجود ندارد؛ زیرا برتری وجودی و تأیید الهی، چنان موقعیت ممتازی را برای آنان فراهم می سازد که دل ها و اندیشه های همه حقیقت جویان را تحت تأثیر و نفوذ خود قرار می دهند، پیامبران با استفاده از این موقعیت ممتاز، تعالیم و دستورات الهی را که موجب اصلاح زندگی دنیوی و اخروی بشر است و بشر را در مسیر خداشناسی هدایت می کند، به بشر می آموزند.

۱۰. از آنچه گفته شد روشن شد که

بعثت پیامبران الهی متمم وجود انسان و از مهم ترین نیازهای زندگی بشر می باشد، جایگاه نبوت در زندگی نوع بشر همانند جایگاه خرد در زندگی هر فرد انسانی است. خداوند با بعثت پیامبران، نعمت خود را بر بشر به اتمام رسانده است تا حجت بر بشر تمام شود و با ارسال پیامبران کسی بر خداوند حجت نداشته باشد. (۲)

چنین راه حلی را در اختیار بشر قرار داده است یا نه؟ پاسخ این دو پرسش مثبت است؛ زیرا می توان فرض کرد که آفریدگار حکیم از میان افراد بشر انسان هایی را برگزیده و از چنان معرفت بالایی برخوردار سازد که هم آیین نامه عدالت اجتماعی را به نیکوترین وجه بدانند، و هم در شناخت خداوند از هرگونه خطا و لغزشی مصون باشند. با وجود نیاز بشر به چنین راهنمایی از يك سو، و با توجه به حکمت آفریدگار که هر موجودی را متناسب با نیازهایش مجهز ساخته است از سوی دیگر، در ضرورت این گونه هدایت الهی برای بشر نمی توان تردید کرد. این راهنمایان شایسته، همان پیامبران الهی اند، و تعالیم و قوانینی که برای بشر آورده اند دین آسمانی می باشد.

۹. پیامبران الهی، به دلیل برتری ها و مزایایی که در کمالات انسانی دارند، و معجزات و نشانه های روشنی که بیانگر تأیید آنان از جانب خداوند می باشد مورد پذیرش انسان های جوای حقیقت قرار

پاسخ به يك اشكال

محمد عبده در بخشی از بحث خود به پاسخگویی به يك اشكال دربارهٔ دین و نبوت پرداخته است، اشکال به دومین برهان نیاز بشر به دین باز می‌گردد؛ زیرا حاصل این برهان آن است که دین یگانه روش درست برای زندگی اجتماعی بشر است. دین معارف و احکامی و حیانی است که می‌تواند عداوت‌ها، خصومت‌ها و نزاع‌ها را از زندگی بشر برطرف سازد و الفت، محبت و تفاهم را جایگزین آن نماید. اما واقعیت جز این است، زیرا عداوت، خصومت و نزاع همچنان بر جوامع بشری حاکم است، و در این باره، جوامع دینی با جوامع غیر دینی تفاوتی ندارند. اولاً: پیروان ادیان مختلف پیوسته با یکدیگر خصومت و ستیز داشته‌اند، و ثانیاً: در میان پیروان يك دین نیز مذاهب گوناگونی پدید آمده و میان آنان نیز خصومت‌ها و نزاع‌های خونباری رخ داده است. در این صورت، چگونه می‌توان گفت: دین متادی وحدت و محبت بوده و تنها راه برقراری عدالت و صلح در جوامع بشری است؟

استاد عبده با قبول این که در میان پیروان ادیان و مذاهب آسمانی خصومت‌ها و نزاع‌های خونباری رخ داده است یادآور شده است این خصومت‌ها و نزاع‌ها به زمان پیامبران مربوط نبوده است، بلکه پس از پیامبران در میان پیروان آنان رخ داده است. تاریخ بهترین گواه این حقیقت است که در عصر پیامبران، میان پیروان آنان محبت و مهر و صمیمیت و همدلی حاکم بوده است؛ آنان به دلیل این که دستورات دین را به درستی بکار می‌بستند، روابطی کاملاً دوستانه و صمیمی با یکدیگر داشتند اما آنگاه که به تدریج از دستورات دین فاصله گرفتند، ایمان و رفتار دینی در بین آنان کاهش یافت، عداوت، خصومت و نزاع جایگزین محبت، همدلی و تفاهم گردید. از سوی دیگر، تجربهٔ تاریخی بیانگر این حقیقت است که جوامع بشری صرفاً بر اساس رعایت سود و زیان‌های دنیوی به صلاح و سداد نرسیده و به عدالت و فضیلت دست نیافته‌اند. آنچه توانسته است در برقراری صلح و آرامش عدالت و فضیلت در جوامع بشری نقش تعیین کننده داشته باشد عقاید و آداب پسندیده بوده

است، و این دو، جز از طریق دین الهی به دست نمی‌آید. بنابراین، دین، در تقویت و استحکام ارزش‌های اخلاقی در زندگی بشر، نیرومندترین عامل به شمار می‌رود، و نفوذ آن بر بشر، به مراتب از عقل بیش‌تر است. اگر تأثیر فیلسوفان بر جوامع بشری را با پیامبران مقایسه نماییم، نفوذ برتر وحی بر عقل بر حیات معنوی بشر روشن می‌گردد.

پیش از این یادآور شدیم که جایگاه پیامبر در حیات نوع بشر همانند جایگاه عقل در زندگی يك انسان است، یا به منزله علامت راهنمایی است که بر راهی نصب گردیده است. اینک از این تمثیل فراتر رفته می‌گوییم نقش پیامبر در زندگی بشر همانند نقش دستگاه بینایی و شنوایی است. وظیفه این دو دستگاه جز تشخیص خوب و بد در زمینه دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها نیست، با این حال، چه بسا افراد، دستگاه بینای و شنوایی خود را به خوبی بکار نمی‌برند و دچار زیان و خطر می‌شوند. در این صورت این دستگاه بینایی و شنوایی

نیست که باید نکوهش شود، بلکه نکوهش متوجه کسی است که آن را به خوبی بکار نگرفته است، گاهی، دلایل بی‌شمار عقلی و حسی بر زیانبار بودن چیزی اقامه می‌شود، ولی انسان به خاطر تمایلات نفسانی آن دلایل بی‌شمار را نادیده می‌گیرد و مرتکب آن زیان می‌شود. بی‌اعتنایی به درك عقل و حس، هرگز از ارزش و ضرورت آنها برای زندگی انسان نمی‌کاهد.

پیامبران و شرایع آسمانی نیز این گونه‌اند، آنان راه نجات و سعادت‌مندی را فرا روی بشر قرار می‌دهند. برخی انسان‌ها دستورات آنان را به خوبی بکار می‌برند و از آثار سازنده و سعادت‌بخش آن بهره‌مند می‌شوند، و برخی دیگر نسبت به آنها بی‌اعتنایی کرده و گرفتار شقاوت می‌شوند. بی‌اعتنایی بشر به تعالیم و دستورات پیامبران و بهره‌مند نشدن از آثار سازنده آن به هیچ وجه دلیل بر بی‌نیازی بشر از دستگاه نبوت و شریعت آسمانی نخواهد بود.^(۳)

۲. علامه طباطبایی

وی در آثار مختلف تفسیری و کلامی خود به تقریر و تبیین برهان ضرورت نبوت و شریعت بر اساس نیاز انسان به زندگی اجتماعی و ایده آل پرداخته است. در تفسیر المیزان این برهان را چنین تقریر کرده است:

الف. انسان در ذات و سرشت خود سعادت خواه و کمال طلب است: بر این اساس، هرکاری را که انجام می‌دهد یا ترک می‌کند به انگیزه دست‌یابی به سعادت و کمال مطلوب خود می‌باشد. هر چند ممکن است در تشخیص سعادت و کمال حقیقی دچار خطا گردد. (اصل کمال‌جویی و سعادت‌طلبی)

ب. انسان به مقتضای طبیعت و حس منفعت‌طلبی در پی بهره‌گیری از موجودات دیگری که در پیرامون او هستند، می‌باشد، بدین جهت می‌کوشد تا هر چیزی را در خدمت منافع خود قرار دهد. (اصل استخدام).

ج. تمایل طبیعی پیشین (اصل استخدام) انسان را به حیات اجتماعی سوق می‌دهد، زیرا بهره‌گیری از اندیشه و

عمل دیگران بدون داشتن ارتباط با آنان امکان‌پذیر نیست. علاوه بر این، حس استخدام همگانی است، و در نتیجه همه افراد نسبت به یکدیگر چنین احساسی دارند، و لازمه آن این است که نوعی تعامل و تعاون در امور زندگی را پذیرا شوند، به ویژه آن که افراد به تنهایی از عهده برآوردن نیازهای خود برنمی‌آیند. (ضرورت زندگی اجتماعی).

د. از آن جا که گزینه استخدام در همه افراد بشر وجود دارد، اصطکاک و برخورد منافع پیش خواهد آمد و از طرفی، افراد بشر از نظر توانمندی‌های فکری، روحی و بدنی متفاوت می‌باشند. در نتیجه بروز اختلاف در زندگی اجتماعی امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. (اصل اختلاف در زندگی اجتماعی).

هـ. اگر اختلافاتی که در جامعه بشری رخ می‌دهد مهار و کنترل نشود، حیات اجتماعی مختل خواهد شد، ولی چون حیات اجتماعی برای انسان ضرورت دارد، بنابراین، باید برای حل و رفع اختلافات چاره‌اندیشی کند، راه چاره برای حل و رفع اختلافات اجتماعی نیازمند

دانش و تجربه بشری استوار است و سرچشمه الهی و حیانی ندارد: به عبارت دیگر، در این دستگاه قانونگذاری، صرفاً حیات دنیوی انسان مورد نظر است، و حیات اخروی او مورد غفلت و بی‌اعتنایی قرار دارد.

۳. قانونی است که علاوه بر آن که به توحید و ارزش‌های اخلاقی اعتنا دارد، حیات اخروی و سعادت و شقاوت ابدی او را هم مورد اهتمام قرار می‌دهد. و از آن جا که آگاهی بشر از سعادت و شقاوت اخروی ناچیز است، از عهده تدوین قانونی که هم بتواند برای حل اختلافات در زندگی دنیوی بشر سودمند باشد، و هم سعادت اخروی او را تضمین کند برنخواهد آمد. بنابراین، تنها قانون جامع آن است که سرچشمه الهی داشته باشد.

ادیان و شریعت‌های آسمانی که توسط پیامبران برای بشر آورده شده است، تبلور این قانون الهی در دوره‌های مختلف تاریخ بشر بوده است که دین و شریعت اسلام کامل‌ترین و آخرین شریعت الهی برای بشر است.

به عبارت دیگر، مقتضای اصول

قانون و برنامه‌ای جامع و راهگشا است. (اصل ضرورت قانون).

و. قانونی که برای زندگی اجتماعی بشر لازم است ممکن است گونه‌های متفاوتی داشته باشد:

۱. قانونی است بشری بدون در نظر گرفتن اصل توحید، معاد و ارزش‌های اخلاقی. بدین صورت که فرد یا گروهی از انسان‌ها صرفاً برای چاره‌اندیشی در زمینه اختلافاتی که میان افراد بشر رخ خواهد داد، و برای حاکم شدن نظم و انضباط در جامعه قوانینی را تدوین می‌کنند، بدون آن که به رابطه انسان با خدا، و حیات اخروی انسان و نیز اصول و ارزش‌های ثابت اخلاقی باور یا اعتنایی داشته باشند. در چنین جامعه‌ای نه اعتقاد به خداوند موضوعیت دارد و نه ارزشهای ثابت اخلاقی. بلکه آن چه را که انسان‌ها می‌پسندند و بر آن توافق می‌کنند، اخلاق به شمار خواهد رفت. (قوانین الحادگرایانه و کفرآلود).

۲. قانونی است بشری، و توحید و اخلاق در آن مورد اهتمام قرار می‌گیرد، ولی تربیت‌های اخلاقی صرفاً بر اساس

انسان شناسی این است که بشر به قانون و برنامه‌ای برای حل و رفع اختلاف خود نیاز دارد، و از آن جا که این اختلاف منشأ درونی دارد، یعنی از طبیعت و سرشت انسان سرچشمه می‌گیرد نمی‌توان قانون یا راه حل اختلاف را امری درونی و بشری دانست، در نتیجه، باید این قانون منشأ بیرونی داشته باشد و آن، چیزی جز وحی الهی نیست که ارمغان و دستاورد آن همان دین و شریعت الهی است که توسط پیامبران الهی به بشر ابلاغ شده است.^(۴)

آزمون برهان در آزمایشگاه تاریخ

مرحوم علامه، سپس به ارزیابی و آزمون این استدلال بر اساس شواهد تاریخی پرداخته و گفته است: «همه مقدمات این استدلال تجربی‌اند، یعنی تجربه بشری در تاریخ زندگی و جوامع مختلف بشری آن را تأیید می‌کند زیرا هیچ‌گاه انسان از قانون استخدام سرباز نرذده است، (یعنی شواهد تاریخی این مطلب را که انسان به مقتضای طبیعت خود

استخدام گر است، تأیید می‌کند). چنان که هیچ‌گاه غریزه استخدام از برانگیختن بشر به زندگی اجتماعی باز نمانده است (تاریخ بر اجتماعی بودن زندگی انسان گواهی می‌دهد). و هیچ‌گاه زندگی اجتماعی بشر از اختلاف و نزاع خالی نبوده است، و هیچ‌گاه اختلاف بدون قانون حل و فصل نشده است. و از سوی دیگر فطرت و عقل بشر نتوانسته است قوانینی را وضع کند که ریشه اختلافات را برکند و ماده فساد را بخشکاند. حوادث اجتماعی، و انحطاط اخلاق و رواج فساد در جهان بشری، و جنگ‌های ویرانگر و خانمان سوز، و حاکمیت زور و استعباد بر جوامع بشری در این عصر که عصر تمدن و پیشرفت و فرهنگ و دانش به شمار می‌رود؛ گواه روشن این مدعاست، تا چه رسد به عصرهای پیشین، که بشر گرفتار جهل و تاریکی بود.

اما این که تعلیم و تربیت دینی که از مصدر نبوت و وحی سرچشمه می‌گیرد می‌تواند ریشه این اختلافات و فساد را

۴. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۱۸-۱۲۱ و ص ۱۳۰-۱۳۱.

الف. زندگی اجتماعی برای بشر يك ضرورت است، چنان که واقعیت عینی در تاریخ بشر نیز بر آن گواهی می دهد.

ب. اگر چه برخی از گونه های حیوانی نیز زندگی اجتماعی دارند و نظم و قانون ویژه ای بر زندگی اجتماعی آنها حاکم است، ولی زندگی اجتماعی و نظام آنها غریزی و غیر اختیاری است، اما زندگی اجتماعی و نظام مند بشر اختیاری و انتخاب گرانه است. انسان نسبت به حیوانات دیگر از جنبه غریزی و یافتن طریق مناسب برای ادامه زندگی، در سطح نازل تری قرار دارد، ولی در عوض از نیروی تفکر و قدرت انتخاب برخوردار است، بر این اساس او برای یافتن راه مناسبی جهت رسیدن به مقاصد حیات، به تفکر و انتخاب دست می زند تا آنچه را که به مصلحت او است بشناسد و برگزیند، و از آنچه موجب مفسده او است بر حذر باشد. به عبارت دیگر، بشر به برنامه و قانون کامل و جامعی برای زندگی خود

بیرون آورد نیز حقیقتی است که هم بحث و تحقیق علمی آن را تأیید می کند، و هم تجربه تاریخی بر آن گواهی می دهد. اما بحث و تحقیق نظری، زیرا دین الهی بشر را به عقاید حقیقی، و ارزش های اخلاقی و اعمال شایسته دعوت می کند، بنابراین، صلاح و سعادت حیات بشری در متن تعالیم دین قرار دارد. و اما از نظر تجربه تاریخی، آیین اسلام در زمانی که این آیین به درستی در جامعه اسلامی پیاده شد، توانست این مقصود را تحقق بخشد. (۵)

۳. استاد مطهری

استاد مطهری در این باره نخست به آیه ۲۵ سوره حدید^(۶) اشاره کرده و یادآور شده است این آیه بیانگر این دو مطلب است: یکی ضرورت عدالت برای زندگی بشر، و دیگری ضرورت نبوت برای برقراری عدالت در زندگی بشر، سپس به تحلیل عقلی و عملی آن پرداخته و نکات زیر را بیان کرده است:

۵. همان، ص ۱۳۲.

۶. ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ...﴾

راندارد. (۷)

نیازمند است.

۴. استاد جوادی آملی

استاد جوادی آملی در تقریر این برهان گفته است: برهان عقلی که معمولاً در کتاب‌های فلسفی برای اثبات ضرورت دین اقامه کرده‌اند ناظر به ضرورت دین برای حیات اجتماعی انسان است، زیرا بشر به دلیل این که متمدن بالاصل یا مستخدم بالطبع است، ناگزیر از زندگی اجتماعی است، او برای حداقل زندگی، نیازمند خوراک، پوشاک و مسکن است و اینها بدون همکاری و هماهنگی با دیگران آماده نمی‌شود. همکاری و هماهنگی افراد نیازمند اجرای ضوابط و قوانین معین است. این قوانین، برای این که سعادت زندگی اجتماعی بشر را تأمین کند، باید بر اساس آگاهی به مصالح همگان و به دور از هواها و هوس‌های شخصی و گروهی باشد، قانون مصون از خطا و هوا و هوس تنها توسط انسان معصومی که متکی به وحی الهی است، از ذات اقدس پروردگار دریافت می‌شود.

ج. علاوه بر ضرورت برنامه و قانون

برای زندگی اجتماعی، به ایمان به آن قانون نیز نیازمند است، در غیر این صورت قانون مزبور، از ضمانت اجرایی لازم برخوردار نخواهد بود، و تنها در صورتی که قهریه و عامل قدرت و زور در کار باشد، قانون را رعایت خواهد کرد، به عبارت دیگر، جامعه انسانی علاوه بر قانون به اخلاق نیازمند است.

بدون ایمان و اخلاق، جامعه بشری پایدار نخواهد بود، نتیجه ایمان و اخلاق این خواهد بود که هر فردی قوانین اجتماعی و اصول اخلاقی را از آن نظر که عمل به آن پسندیده است، رعایت نماید، نه از آن نظر که منفعت و مصلحت زندگی برای او اقتضا می‌کند. اگر ایمان و احترام به اصول اجتماعی را از انسان بگیریم و او را به حالت منفعت خواهی شخصی‌اش رها کنیم، تا آن جا به قانون و اصول اجتماعی پایبند خواهد بود که منفعت او اقتضا می‌کند، یا قدرت بر تخلف از قانون

اشکال

شناسانه از قبل تجرد نفس آدمی، وجود قوه قدسی، و اثر پذیری روح از رفتار طبیعی می‌باشد. به همین دلیل است که حکمای اسلامی برهان نبوت را که مترتب بر این مباحث است در بخش‌های مربوط به «علم النفس» ذکر کرده‌اند.

اگر ضرورت نبوت از جهت نیاز بشر به یک نظام اجتماعی مصون از هرج و مرج است، این نیاز با حکومت‌های غیر دینی نیز بر آورده خواهد شد.

پاسخ

این دلیل، دین را تنها برای روابط فردی انسان با خداوند یا برای روابط اخلاقی انسان‌ها نسبت به یکدیگر اثبات نمی‌کند، بلکه آن را برای برقراری نظام قسط و عدل ضروری می‌شمارد، با این بیان، روابطی که به صورت قانون در بین یک ملت جای دارد، و روابطی که در بین ملت‌ها به صورت قوانین بین الملل ظاهر می‌شود، همگی در متن دین قرار دارند.^(۹)

محقق طوسی در پاسخ این اشکال گفته است نبوت را باید بر شناختی دقیق‌تر از انسان و نیازهای او مبتنی ساخت، یعنی باید نخست اثبات کرد که انسان دارای روحی مجرد و حقیقی باقی و ابدی است و روح انسان متأثر از اعمالی است که در طبیعت انجام می‌دهد، لذا باید رفتار فردی و اجتماعی او بر اساس قانونی باشد که علاوه بر تنسيق نظام طبیعی و اجتماعی او، نظام ابدی و جاودانش را نیز تأمین نماید و دریافت چنین قانونی منوط به وجود قوه قدسی و نیازمند ملکه عصمت است.^(۸)

۵. استاد سبحانی

استاد سبحانی در آثار کلامی و تفسیری خود ضرورت نبوت و شریعت را بر اساس نیازمندی بشر به زندگی اجتماعی تبیین کرده و حاصل آن چنین است:

این برهان، همان گونه که ملاحظه می‌شود متکی به برخی مباحث انسان

۸. شرح اشارات، ج ۳، ص ۳۷۲، نمط نهم.

۹. شریعت در آینه معرفت، ص ۱۳۱-۱۳۵؛ انتظار بشر از دین، ص ۳۵-۳۷.

۲. قانونگذار در قانون ذی نفع نباشد تا به دلیل در نظر گرفتن منافع شخصی یا گروهی خود، زمینه انحراف در وضع قانون وجود نداشته باشد.

۳. قانون گذار از چنان شخصیت معنوی برخوردار باشد که افراد بشر نسبت به او احساس خضوع و تکریم نمایند، تا پیروی از دستورات او برای آنان دلپذیر و با رضا و رغبت همراه باشد. به عبارت دیگر، قانونگذار از ویژگی قدسی و متعالی برخوردار باشد تا قانون او در نظر پیروان وی جنبه قدسی و معنوی داشته باشد. ویژگی قداست در قانونگذار و قانون ضامن اجرای درونی و نیرومندی برای قانون خواهد بود.

بدیهی است، هیچ يك از ویژگی های یاد شده در قانونگذاران بشری که با عالم غیب ارتباط نداشتند و قوانین آنها از وحی الهی سرچشمه نمی گیرد وجود ندارد. ویژگی های یاد شده اولاً و بالذات به خداوند اختصاص دارد، و با اذن، مشیت، عنایت و وحی الهی انسان های برگزیده خداوند نیز از آن برخوردار

منشأ گرایش انسان به زندگی اجتماعی هر چه باشد، در نیازمندی بشر به آن نمی توان تردید کرد، چنان که دیدگاه مخالفی که در خور اعتنا باشد نیز نقل نشده است. این مطلب نیز که زندگی اجتماعی به قانون نیاز دارد امری بدیهی و تردید ناپذیر است، فلسفه قانون این است که حقوق و وظایف افراد را نسبت به یکدیگر مشخص نماید تا با اجرای آن، زندگی عادلانه و مسالمت آمیز در جامعه بشری تحقق یابد. و از طرفی، جامعه از شرایطی برخوردار باشد که زمینه رشد و تعالی معنوی برای انسان ها را فراهم سازد.

بنابراین، تحقق جامعه ای مبتنی بر فضیلت و عدالت، و صلح و آرامش در گرو دو چیز است، یکی، وجود قانونی عالمانه و عادلانه، و دیگری، اجرای کامل آن قانون. تدوین و اجرای چنین قانونی در گرو شرایط زیر است:

۱. قانونگذار نسبت به انسان و مصالح و مفاسد فردی و نوعی او شناخت کافی داشته باشد.

می‌گردند. آنان، همان پیامبران الهی و جانشینان برگزیده از سوی آنان می‌باشند. (۱۰)

استاد سبحانی در یکی از مقالات خود، پس از تقریر برهان یاد شده سخن زیر از ژان ژاک روسو را به عنوان مؤید نقل کرده است، وی چنین گفته است:

برای کشف بهترین قوانینی که به درد ملل بخورد، يك عقل کل لازم است که تمام شهوات انسان را ببیند ولی خود هیچ حس نکند، با طبیعت رابطه‌ای (حسی) نداشته باشد، ولی کاملاً آن را بشناسد، سعادت او مربوط به ما نباشد ولی حاضر باشد به سعادت ما کمک کند، بنابراین فقط پیامبران می‌توانند چنان که باید و شاید برای مردم قانون بیاورند. (۱۱)

۶. استاد مصباح یزدی

استاد مصباح یزدی در تقریر این برهان چنین گفته است: از دیدگاه، جهان بینی

الهی، زندگی اجتماعی انسان دارای هدف عقلانی است، و آن عبارت است از رسیدن به کمال مطلوب که در قرب به خداوند تبلور می‌یابد. زندگی اجتماعی مقدمه لازم برای رسیدن به این مقصود و مطلوب است، زیرا رسیدن به کمال در گرو عبادت و معرفت است. و کسب معرفت به تعلیم و تعلم نیاز دارد که در زندگی اجتماعی امکان پذیر است. بر این اساس، هدف زندگی اجتماعی بشر این است که زمینه رشد و تکامل انسانی نه تنها در بعد مادی، بلکه در همه ابعاد وجودی انسان فراهم شود.

انسان موجودی چند بعدی است، بعد مادی، معنوی، فردی و اجتماعی، دنیوی و اخروی، محورهای اساسی ابعاد وجود انسان را تشکیل می‌دهند. و تکامل حقیقی انسان در گرو تکامل همه این ابعاد است.

از سوی دیگر، زندگی اجتماعی به

۱۰. ر.ک: الالهیات، ج ۲، ص ۲۳-۲۸؛ منشور جاوید، ج ۱۰، ص ۲۰-۲۳؛ مجله تخصصی کلام اسلامی، شماره ۴۱، ص ۹۷.

۱۱. قرارداد اجتماعی، ترجمه غلامحسین زیرک زاده، ص ۸۱.

قانون نیاز دارد، تا حقوق ووظایف افراد را در برابر یکدیگر، و نسبت به جامعه مشخص سازد. قانون کامل آن است که همه ابعاد وجودی انسان را شامل شود، و در این باره از نظر کمی و کیفی چیزی را فروگذار نکند.

برای دست یافتن به چنین قانونی، باید قانونگذار از شرایط ویژه‌ای برخوردار باشد که مهم‌ترین آنها سه چیز است:

۱. از همه ابعاد وجودی انسان آگاهی کامل داشته باشد.

۲. منافع شخصی یا گروهی خود را ملاک قانونگذاری قرار ندهد، بلکه منافع و

مصالح عمومی را در نظر بگیرد.

۳. کمال نهایی بشر را مورد توجه قرار

دهد و قانونی وضع کند که راهگشای انسان

در رسیدن به کمال نهایی باشد.

شرط اول و سوم در غیر خداوند یا

کسانی که خداوند آنان را از علم غیب آگاه

کرده است، وجود ندارد، زیرا انسان با

بهره‌گیری از ابزارهای معمولی معرفت

(حس و عقل و تجربه) نه ابعاد وجودی

انسان را به صورت کامل می‌داند، و نه

کمال انسانی به صورت دقیق و روشن آگاه

است. چنان که شرط دوم، در غیر خداوند

و کسانی که از عصمت الهی برخوردارند،

بسیار نادر است. بنابراین، کامل‌ترین

قانونی که بشر به آن نیاز دارد، قانون الهی

است. قانونی که خداوند بر اساس علم

گسترده و حکمت پایدار خود آن را وضع

کرده و به واسطه پیامبران به بشر ابلاغ و

اعلان نموده است. (۱۲)